

دست پیش احدی دراز نکردم .

س - در میان اشخاصی که دفعه اول باسم همخیالی و همدستی شما بودند گویا حاج سیاح از همه پرماده تر باشد .

ج - خیر حاج سیاح مرد مذہب خودپرستی است ابتدا بمقصود ما کمک و خدعتی نکرد و او ضمناً آب گل میکرد که برای ظل السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و امین الدوله صدراعظم و خودش مکنتی پیدا کند ، چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در محلات املاک دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سید جمال الدین گرفت نوبصد تومان بسید داد باقی را خودش خورد .

س - شما قبل از اینکه اقدام باینکار بکنید ممکن بود بعد از خلاصی دسترس داشتید خودتانرا بیک ثالثی ببندید مثل صدراعظم چنانچه معمول به اهل ایران ما است که در وقت تعدی به پست میروند و متحصن میشوند و حرف حسابی خودرا عاقبت میگویند و رقع تعدی از خود میکنند شما هم میخواستید اینکار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت دست باینکار میزدید کشتن یک پادشاه بزرگی که کادشوخی نیست .

ج - بلی انصاف نیست از برای گوینده این کلام بشوهم اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرضحال خود را بمصداقت عظمی بکنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت چرا بمنزل صدراعظم رفتی وانگهی شما همه میدانید همینکه پای نایب السلطنه در یک مسئله بمیان میآمد صدراعظم و دیگران ملاحظه میکردند و جرئت نمیکردند حرف بزنند اگر هم میزدند شاه اعتنا نمیکرد .

س - این طیانچه ششلول بود که داشتی .

ج - خیر پنج لول روسی بود .

س - از کجا تحصیل کردید .

ج - در بارفروش از شخص میوه خریکه برای باد کوبه میوه حمل میکرد در سه تومان و دوهزار با انضمام پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید .

ج - خیر برای مدافعه خریدم بخيال نایب السلطنه بودم .

س - در اسلامبول آنوقتی که در خدمت سید شرح حال خودتانرا میکفتید ایشان چه جواب میفرمودند .

ج - جواب میفرمودند با این ظلمها که تو نقل میکنی که بنو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی باین درجه فزائی که ظلم کنند کشتنی است .

س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچوخیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را اینست که بتصوره آمد اعداء کرده .

س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چرافانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگردش میآمده است اینکار را میخواستی بکنی .

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و این حرف من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم درخودم نمیدیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم میآید در خیال دادن عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخوام عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم از خیال دادن عریضه منصرف شدم و یکمرتبه باین خیال افتادم و رفتم منزل طیانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد آمد حرم زیارتنامه مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یکقدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طیانچه را آتش دادم .

س - شاه شهید بطرف شما مستقبل میآمد و شما را میدید یا خیر .

ج - بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طیانچه خالی شد دیگر نفهمیدم .

س - حقیقه اطلاع ندارید که طیانچه چه شد میگویند در آن میان زنی بود طیانچه را او

ربود و برد .

ج - خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفانست پس ایران ما یکباره نهلیست شده اند که

میان آنها آنطور زنهای شیردل پیدا شود .

س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتیکه سید شما را مأمور باینکار کرد زیارتنامه برای

شما انشاء کرده و بشما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج - سید اصلا پرستش مصنوعات را کفر میداند و میگوید صانع را باید پرستید و سجده

بصانع باید نمود نه بمصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار

خیر حقیقه چیزی نمیداند و وقری نمیکند با اینکه آن همه بلیات و صدهات را برای او کشیدم

صدای چوبها را که بمن میزدند میشنید و هر وقت من حرف میزدم و ذکر مصائب خودم را میکردم

میگفت خفه شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی میکنی با کمال بشاشت

و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگیها بلیاتی که برای راه خیر میکشند همین طور با کمال بشاشت

ذکر میکنند .

س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما میآمد

شما را میدید و با شما حرف میزد یا خیر .

ج - نه والله بلکه حضراتیکه آنجا بودند او را مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی

داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من میکردند و نه حرفی زدند .

س - شیخ حسین پسر دائی شیخ محمد خودش میگفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت

کرده بود .

ج - بلی راست است .

س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد .

ج - خدمتی نکرده بود سه هر یضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت دوائی که سالک و کچلی را علاج میکند میدانستم اعلان کرده بودم .

س - آنروزیکه همین شیخ با شما بتفرج آمده بود کاهو و سر که شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود . (دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی) .

ج - خیلی عجب است من بیک همچو ضعیف العقلی بعضی صحبتها بکنم که او بمناسبت یک شعری خوانده باشد .

س - همانروز بعد از خوردن سر که شیره و کاهو که مراجعت کردید او میگفت سه نفر بشما رسیدند یک سید و یک آخوند و یک مکلا با شما کنار کشیدند بقدر سه ربع ساعت نجوی میکردید بعد آنها رفتند و شما بمنزلتان آمدید . حاج سید جعفر هم میگفت من درب خانه نشسته بودم دیدم که آنها میآیند برخواستم رفتم تو آن سه نفر کیها بودند .

ج - حاج میرزا احمد کرمانی با یک سیدی که هیچ نمیشناختم با صد دینار که توی عمامه اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱) .

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید میگویند بطرف همدان رفتند .

ج - خیر والله من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته اند همینقدر میدانم سر دو راه استخاره کردند که بکدام طرف بروند استخاره ایشان بطرف بالای کهریزک حرکت کردن راه داد و رفتند .

س - از این حرکت متوکلآ علی الله آنها همچو معلوم میشود که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای اینکه باشنائی شما مسبوق بوده اند و از ترس اینکه مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته اند .

(۱) مقصود مرحوم میرزا رضا از سیدی که میگوید نمیشناختم آقا سید حسن خواهرزاده مشیرالسلطنه است که مشهور و معروف بسید حسن صاحب الزمانیست و آقا سید حسن از فضلا است و الیوم در طهران است این سیدفاضل با حاج میرزا احمد کرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه بطرف همدان مسافرت کردند زمانیکه خبر قتل ناصرالدین شاه با آنها رسید شوری بسر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند بجمهوریت لذا آنها را گرفته آوردند بطهران در انبار شاهی محبوس شدند تا آنکه مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی از آنها توسط کرد مظفرالدین شاه گفت اگر این دونفر را رها کنم تخم قاچاریه را از روی زمین بر میدارند چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سید حسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالی بود مانند نداشت در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود عیبی که آن مرحوم داشت بی انداره ضابط ریاست بود و همین باعث شد که نامش از زمره احرار محو گردید و با آنها همه خدمات و زحمات امروز نمیتوانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

ج - شبهه نباشد حاج میرزا احمد را من آدم سفیهی میدانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را میخواهد بکند بمثل حاج میرزا احمد آدمی نیت خود را بروز نمیدهد .

س - شنیدم شما مکرر بیعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت یا صدراعظم چه عداوت داشتید .

ج - خیر این مقالات دروغ است بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلد کردند خدشه برایش حاصل شده بود که او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب السلطنه سبب شده بود من هم بخیال کشتن ایشان نبودم .
س - در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ بشهر نیامدید .

ج - چرا يك مرتبه مستقیماً بمنزل حاج شیخ هادی نجم آبادی رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یکتومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همانطوریکه مخفی بشهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .

س - دیگر بشهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید .

ج - خیر ابدأ بشهر نیامدم .

س - پس سرت را کجا ملاقات کردی .

ج - پیغام فرستادم پسر من را آوردند بحضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .

س - همراه سرت کی آمد بحضرت عبدالعظیم .

ج - مادرش که مدتیست معالقه است پسر من را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسر من را برگردانید .

س - شما از کجا در تمام این شهر حاج شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی با او داشتید .

ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمیکرد . حاج شیخ هادی که باحدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی میکند .

س - مگر شیخ هادی با شما هم عقیده و همخیالست .

ج - اگر هم عقیده و همخیال نبود بمنزلش نمیرفتم .

س - پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه بایشانهم اظهاری کردی .

ج - خیر لازم نبود که بایشان اظهاری بکنم .

س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی .

ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جامنهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد و آنکهی شما چه میگوئید مگر حاجی شیخ هادی تنها است که با من همخیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من همخیال هستند مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز شده است .
س - اگر مردم همه با شما همخیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن

و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه میکنند در خانه نیست که عزا بپا نباشد .

ج - این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت میشود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً بمن بگوئید بینم بعد از این واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشده است . طرق و شوارع معشوش نیست بجهت اینکه این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگیها و خارجه بوحشگیری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانیها وحشی هستند .

س - شما که این قدر غصه مملکت را میخورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال را نکردید مگر نمی دانستید کار باین بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش میشود اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج - بلی راستست اما بتواریخ قرنک نگاه کنید برای اجرای مقصد بزرگ تاخو نریزها نشده است مقصود بعمل نیامده .

س - آنروزیکه آقای امام جمعه بحضرت عبدالعظیم آمده بودند تورفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی بایشان و ایشان بتوجه گفتند .

ج - امام جمعه با پسر هاشان و معتمد الشریعة آمدند من در توی صحن رفتم دستشرا بوسیدم بمن اظهار لطف و مهر بانی کردند (گفتند کی آمدی، آمدی چکنی) گفتم آمدم که بلکه یک طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم . ولی پسر های امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد اینروزها شهر بواسطه نان و گوشت و یول سیاه بهم خواهد خورد و بلوائی میشود خود امام هم بمن امیدواری و اطمینان داد .

س - با معتمد الشریعة چه میگفتی و چه نجوی میکردی .

ج - همین را میگفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند .

س - ملا صادق کوسه محرر آفاسید علی اکبر باتوجه کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود .

ج - خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر نیمساعت با ایشان حرف زده التماس کردم که یک طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیایم شهر، آقا سید علی اکبر گفت من باینکارها کاری ندارم ملا صادق محررش هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم از آقای حاج شیخ هادی هم آنشب که رفتم منزلشان همین خواهش را کرده گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابدأ از آنها خواهش نمیکنم .

س - بطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن بشهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج شیخ هادی نرفتی واقعاً راست بگو شاید کاغذ و بیغامی برای ایشان داشتی .

ج - خیر کاغذ و بیغامی نداشتم مگر اینکه آقای حاج شیخ هادی را از سایر مرده انسانتر

میدانم با او میشود دو کلمه صحبت کرد .

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی .

ج - مشرب آقای حاج شیخ هادی معلومست که چه قسم صحبت میکند . امروز که کنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازیست و تا بحال اقلاب بیست هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمشان برداشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده اند .

س - با سید جمال الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد .

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی میدانند . هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد میداند که سید دخلی بمردم این روزگار ندارد . حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوفست تمام فیلسوفهای فرنگ و حکماء بزرگ ایشان و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است . و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست و اضحست حاج شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای پیشعور نیست () هر کسیکه باینعلامات و آثار پیدا شد () خودش است . دولت ایران قدر سید را نشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . بآن خفت و افتضاح او را نفی بلد کردند بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چه طور قدر او را میداند . وقتی که سید از ایران بلندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف باو کرد که حیف از وجود مبارک تست که دور از حوزه اسلامیت بسربری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند بیا در جمع اسلام اذان مسلمانان بگوشت بخورد و باهم زندگی کنیم . ابتداء سید قبول نیک کرد آخر پرنس ملکم خان و بعضیها باو گفتند همچو پادشاهی آتقدر بتواصرار میکند البته صلاح در رفتن است سید آمد باسلامبول سلطان فوراً خانه عالی باوداد ، ماهی دو یست لیره مخارج برای او معین کرد ، شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او میرسید ، اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده اش هستند . در آن روزیکه سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه با غش کار میکند نشسته صورت سید را بو سید و در آنجا بعضی صحبتها کردند . سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متحد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد این بود که بتمام علماء کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و بوعد و فوید و استدالات عقلیه بر آنها مدلل کرد که ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمیتوانند بآنها دست بیابند . اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکند ، و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنه سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنیها برپا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده است که بلاد عثمانی را مغشوش کند با سید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته بود ناصر الدین شاه بواسطه طول مدت و سلطنت و شیخوخیت يك اقتدار و روحیه پیدا کرده است که فقط بواسطه صلابت او علماء شیعه و اهل ایران حرکت نمیکند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل نخواهد آمد در باره شخص او باید فکری کرد و بسید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س - تو که در مجلس سلطان وسید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا میدانی .

ج - سید از من محرمتر نداشت چیزی از من پنهان نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سید بمن احترام می کرد در انظار تمام مردم تالی خود سید بقلم رفته بودم بعد از خود سید هیچ کس با احترام من نبود تمام اینها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبتها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست سید وقتی که بنطق میافتاد مثل ساعتی که فرس در رفته باشد مسلسل میگفت مگر میشد همه را حفظ کرد ؟

س - در صورتیکه شما در اسلامبول بآن احترام بودید دیگر بایران آمدید چه کنید که اینقدر باین و آن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند .

ج - مقدر این بود که بیایم و این کاربردست من جاری شود . خیال داشتم که آمدم تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم میخواستم بکنم .

س - خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد سید بعلمای شبیه و ایران کاغذهایی که نوشته بود اثری هم کرد .

ج - بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند بعضی آخوندها و ملاهای لاش خور را مگر نمیشناسید و عده پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام میگیرند . خلاصه بعد از اینکه تدبیرات کل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مندوبین منافع که دور و بر سلطان بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را باسم خودشان جلوه بدهند سلطان را در حق سید بدگمان کردند بواسطه ملاقاتیکه سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو مایوس شده است میخواهد خدیو را خلیفه بکند سلطان هم مالیغولیا و جنون دارد متصل خیال میکند که الان زنهاش میآیند و میکشندش . لهذا بسوء ظن افتاده پولیسهای مخفیة بسید کماشت اسب و کالسکه هم که باختیار سید بود از او منع کرد سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که میخواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پولیسها را از دورا برداشتند و اسب و کالسگه اش را دادند بعد از اصلاح سید میگفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیغولیا دارد والا تمام مثل اسلامیه را برای او مسلم میگردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگست باید باسم او اینکار را کرد . هر کس سید را دیده میداند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئون است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردمست فقط میخواهد اسلام را بزرگ کنند حالاهم اعلیحضرت مظفرالدین شاه باین نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمات کند اینکار را بنام نامی ایشان خواهد کرد .

س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن میتود بایران بیاید .

ج - من سید را میشناسم همین قدر که یکی از دول خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی باسلامت بکند و انگهی اویقین میداند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

سواد نگارش میرزا ابوترابخان نظم الدوله که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده است

هوالمبیم - این کتابچه سؤال و جواب واستنطاقیست که در مجالس مدیده در حضور این غلام خانزاد ابوتراب و جناب حاج حسینعلی خان رئیس قراولان عمارات مبارک که همایونی عجالتاً بطور ملایمت و زبان خوش از میرزا محمد رضا بعمل آمد لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب و مکتوبات بروز خواهد داد .

اما عجالتاً از این چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانزاد کرده است چیزی که باین غلام معلوم شده اینست که او خودش در همه جا میگوید ابدأ در خیال و صلاح خیر عامه نبوده و تمام این مهملات و منخرافات را از سید جمال الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدائی سید شده و محض تلافی صدماتی که بسید وارد آمده بود بدستور العمل سید آمده اینکار را کرده است حالا اگر سید خیالش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیرخواهی عامه اظهار میکنند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد . اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱) معلوم خواهد شد .
(غلام خانزاد ابوتراب) محل مهر نظم الدوله

صورت تقریرات میرزا محمد رضا

که عصر روز سه شنبه غره ربیع الاول هزار و سیصد و چهارده در باغ گلستان
با حضور فرمانفرما و مخبر الدوله و وزیر علوم و مشیر الدوله
و وزیر عدایه و تجارت و سردار کل و نظم الدوله و امین همایون
و حاج حسین علیخان امیر تومان کرده است

پدر من ملا حسین عقدانیست و معروف بود بملا حسین پدر . من خودم در اوائل کار از تعدیات محمد اسمعیل خان و کیل الملک که ملک مرا گرفت و بملا ابو جعفر داد از کرمان بیزد رفته مدتی طلبه
(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آنکه طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند بلکه پدرش بیطافت شود و مطالب را بروز بدهد چنانچه در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر مینشانند و آتش حاضر کرده انبر را در آتش میگذارند همین که انبر آهن سرخ میشد بدست و پای طفل دوسه ساله میگذارند آنوقت پدر یا مادر لابد شده بول و تعارف مأمور دیوانی را میدادند چنانکه همین کار را با امیر بهادر در باغ شاه در باره پسر ده ساله و هفت ساله مرحوم سید جمال الدین واعظ کردند که بروز بدهد پدرش که چارفته است طفل بیچاره آنچه قسم میخورد والله بخدم قسم ما نمیدانیم آن بیرحمها دست بر نمی داشتند تا طفل را غشوه دست داد و افتاد .

بودم و تحصیل می‌کردم بعد بطهران آمدم پس از چندی پشغل دست فروشی مشغول بودم پنج‌شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صد تومان شال و خز نایب السلطنه از من خرید مدتها اذ برای پولش دویدم آخر وقتم بنای فضاحی گذاردم قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتک و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم دیگر پیش او نرفتم تا پنج‌شش سال که همه رژی در میان مردم افتاد و کیل الدوله فرستاد عقب من که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات کند رفتم اول ارمن پرسید من شاه میشوم یا نه گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه میشوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمیکنند گفتم وقتیکه ملت کاریرا کرد خارجه چه میتواند بگویند .

پس - پس شنیدم تو باقا وعده سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع میکنم شاه میشوی .

ج - آخر و کیل الدوله بمن گفت آقا این تالار بزرگرا برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرفها بزن خوشش میآید من هم گفتم . بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت بدولتست و بملت من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء ، ملاها ، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد جلو گیری کرد بعد از وعده و قسمهای زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانه و کیل الدوله عبدالله خان والی در آنجا بود با آن سیدی که یکوقتی بصدر اعظم تعرض کرده بود عمامه اش را برداشته بودند بمن گفتند تو یک کاغذی بنویس باین مضمون که (ای مؤمنین ، ای مسلمین امتیاز تنبا کو رفت قند سازی رفت ، راه اهواز رفت ، بانک آمد ، راه تراموه آمد ، و مملکت بدست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم) .

پس - اینها همه که اسباب ترقی بود شناها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جزو جای شکایت بود .
ج - بلی اگر بدست خودمان میشد اسباب ترقی بود نه بدست خارجه خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما میدهیم بشاه میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم آنوقت اصلاحی خواهند کرد . من نمینوشتم اصرار کردند منجم نوشتم تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل اینکه گنج پیدا کردند قلمدانرا زود جمع کردند از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کرده بعد بنای تهدیدات را گذاردند که رفقای را بگوداغی آوردند هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند میان همه مردم این حرفها هست من حالا کی را گیر بدهم هر بیچاره که یکروزی بمن مر او ده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردنست بچاقو نظر انداختم رجب علیخان ملتفت شد چاقو را برداشت نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم بعد عبدالله خان گفتم ترا باین قبله که بطرف آن نشسته مقصود چیست گفت مقصود اینست رفقای را بگوئی گفتم تشریف بیاورید تا بشما بگویم او را کشیدم بطرف بخاری آنوقت مقراض را برداشته شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند من ابدأ در جمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی می‌کردند نبودم . آقا سید جمال الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را میشنیدند مثل میرزا عبدالله طیب میرزا نصرالله خان و میرزا رجب الله خان گرم میشدند میرفتند بعضی کاغذها مینوشتند بولایات میفرستادند که از خارجه تبر پست

میخورد بر میگشت بجمع آنها را میرزا حسنخان نواده صاحب دیوان گرم نگاه میداشت بجهت اینکه سید را دیده کلماتش را شنیده بود. بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند مثل حاج سیاح که میخواست ظل السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدر اعظم. خلاصه بعد که اینها را گرفتند یکروز آمدند گفتند شما بیایید امیریه آقا شما را میخواهد به پیند ما را گذاردند توی کالسکه بردند



نایب السلطنه (کامران میرزا)

امیریه دیدیم سربازهای گارت وارد شدند بیک حالتی که همه ماها متوحش شدیم میرزا نصر الله خان میرزا فرج الله خان بنا کردند هم دیگر را وداع کردن بیک اوضاعی بریاشد بعد ما را نشانندند توی کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین در نه ساعت بقزوین رساندند آنجا سعد السلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی

ترتیب زندگی ما فراهم بود. در آمدتی که ما آنجا بودیم شورش (رژی) برپا شد بعد از شانزده ماه آمدند مرده دادند که مرخص شدید خیاط آمد باندازه قد هر يك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران یكراست رفتیم امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آنها گرفتند دو نفر هم بایی میان ما بودند یکی از آنها هم پول داشت داد و مرخص شد سایرین هم مرخص شدند باز من بدبخت را بردند با يك نفر بایی دیگر بانبار چهارده ماه در انبار بودم یكروز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانیت حاجب الدوله با يك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را بچوب بستند يك چوب کاملی بمن زدند تا اینکه از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عقلم باینجا رسید که بروم خود را بامام جمعه بیندم اوهم رئیس ملتست هم اجزای دولت، در همانجا در منزل آقای امام خدمت صدر اعظم رسیدم عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشبازی بامام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگوئید آقا میخواهد پولش بدهد من تعاشی کردم از رفتن، امام گفت برو ضرری ندارد آمدم خدمت آقا اول بمن گفت تو بمنزل صدراعظم چرا رفتی گفتم نرفتم بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر رفتم آنجا دیدم حسینخان صندوقدار يك چیزی بگوش نایب محمودخان گفت او هم گفت بیا برویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر ما رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهارسال و نیم بیجهت و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه میخواهد ایندفعه آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند یانزده تومان هم و کیل الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی در مراجعت آمدم بارفروش در کاروانسرای حاج سید حسین از يك میوه فروش يك طیانچه پنجلول روسی باینج فشنك خریدم سه تومان و دوهزار و بیخیال نایب السلطنه بودم تا دوروز قبل از تحویل بحضرت عبدالعظیم آمدم در اینمدت هم غیر از دوشب که شهر آمده منزل حاج شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه باو بنویسید حاج شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نمیتویسم دوباره مراجعت کردم دیگر ابدأ بجائی نرفتم. رفتن بسرخه حصار و زر گنده دم باغ نصر السلطنه همه دروغست در حضرت عبدالعظیم هم بودم بهمه آقایان ملتجی شدم با آقای امام جمعه با آقا سیدعلی اکبر و دیگران ملتجی شدم که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی بحرف من نکردند یكروز هم صدراعظم آمد بصفاایه عریضه عرض کرده بودم که بدهم بحضرت عبدالعظیم نیامدند.

(۱) باعث خلاصی میرزا رضا از انبار شاهی جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی نایب ظهیرالدوله شد چه مدتیکه میرزا رضا در انبار محبوس بود احدی از او معاونتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعضی اوقات پول برای او میفرستاد و مخارج عیال او هم میرسانید و بواسطه برانگیختن وسایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می آورد و چنانکه در شرح حالات این سید بزرگوار در تاریخ مذکور خواهد آمد.

در اینجا سؤال شد راستست که این کلماتی اندرون با تو متحد بودند و بتو خبر میدادند .
 جواب گفت اینها چه حرفیست آنها چه قابل هستند که بمن خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت
 عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه بزیارت خواهد آمد آب و جاروب میکردند من هم شنیدم صدراعظم
 قبل از شاه تشریف میآوردند عریضه نوشته بودم آمدم توی بازار که عریضه بدهم نمیدانم چه طور شد
 آنجا باینخیال افتادم گفتم میرزا محمد رضا برگردد شاید امروز اصل مقصود دست دهد رفتم طیانچه را
 برداشتم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد که وقع ما وقع خدمت بزرگی
 کردم بایران و ایرانیان .

من قدری هستم و مؤمن بقدر و معتقد که بی حکم قدر برك از درخت نیافتد حالا هم بخیال خودم
 يك خدمتی تمام خلایق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبزشد
 همه خواب بودند بیدار شدند یکدرخت خشک بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی درنده
 جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم حالا از پهلوی آن درخت يك جوانه بالا
 زده است مثل مظفرالدینشاه سبز و خرم و شاداب امید همه قسم ثمر باو میرود . حالا شاهم فکر رعیتشان
 باشید همه رفتند همه تمام شدند من قدری از خارچه را دیده ام . ببینید دیگران چه کردند شما هم
 بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام هم را کافیت برای دیوان هم قانون فعلی
 لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل اینست که يك لقمه نان و کباب بخلق طفل تازه متولد
 شده بطیانند البته خفه میشود ولی با رعیت مشورت کنید مثلا کدخدای فلان ده را بگوئید بچه قسم
 از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود هر طور که او بگوید با او رفتار کنید
 هم کارتان منظم میشود و هم ظلم از میان میرود .

در اینجا سؤال شد تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز این کارها در این جا
 واقع شود .

جواب گفت پس شماها خانه خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد در این مدت هیچ بخیال کشتن صدر اعظم هم بودید .

جواب گفت در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده ام امید حیات هم ندارم بجهت
 اینکه يك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا يك یرده پائین تر که مرا عفو کند .
 در خصوص دستور العمل سید جمال الدین و صحبتهای سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت وقتی که فتنه سامره برپا شد و میان شیعه های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل
 سامره گفتگو و جنگ بمیان آمده بود سلطان هم را از تحریکات شاه میدانست بسید گفته بود در حق
 ناصرالدینشاه هر چه از دست میآید بکن و خاطر جمع باش وقتی که من شرح مصیبتها و صدمه ها و حبسها
 و عذابهای خود را برای سید میگفتم بمن گفت که تو چه قدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ظالم
 را بایست کشت حرا نکشتی و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب السلطنه کسی دیگر نبود اگر چه
 در خیال نایب السلطنه هم بودم دیگر آنروز خیالم در باره شاه مصمم شد گفتم شجر ظلم را از بیخ

باید انداخت شاخ وبرك بالطبع خشك میشوند .

سؤال شد روز سیزده عبد اعتماد السلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یاخیر .
جواب گفت بلی با شمس العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم او آدم مزوری بود بسید نخسلی
اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بدذاتیت از او نباید ایمن بود .

سؤال شد کس و کار چه داری .

جواب گفت یکزن دارم که همشیره خواهر میرزا است باد و طفل و یکخواهر پیری دارم در کرمان
که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده ام .

سؤال شد جهت مناسبت و آشنائی تو با سید جمال الدین چه بوده .

جواب گفت من پیش حاج محمدحسن بودم وقتیکه سید آمد بطهران و در منزل حاجی منزل
کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .

سؤال شد مشهور است که تو يك خواهرت را در کرمان کشتی .

جواب گفت خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . **انتهی** .

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزا رضا حون حاوی باره مطالب بود لذا هر دو را
درج نموده .

میرزا رضا مسلمان و متدین بدین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است چه در
حبس آنچه کردند یکنفر از آشنایان و دوستان خود را گیر نداد و نام نیک خود را در صفحه روزگار
باقی گذارد .

از مزاح و شوخی و لغویات برهیز مینمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعام خود
را یقین میداشت گاه گاهی مزاح مینمود و صورت بشاشت ظاهر میساخت گویند روزی حاج ملک النجار
متقبل شد که او را استنطاق نماید و هندستان او را استکشاف کند در محبس او رفت و با او بطریق مهربانی
و ملایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصر الدین شاه تنها بودی و یا معاون داشتی در جواب گفت پنج
کس با من همراه بودند حاج ملک التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را بمن
بگو که من محل اسرارم میرزا رضا پس از آب و تاب زیاد گفت خودم بودم و سایه ام . . . بود و دو خایه ام
حاج ملک از این جواب خجسته و شرمسار گردید و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و ترسانیدن
میرزا رضا او را که بحالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروفست ولی ما از مأخذ صحیح چیزی
دست نیاوردیم .

باری میرزا رضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق طهران بخلق آویخته
مردم بتماشای او میرفتند چون شب او را در قزاقخانه نگاه داشته بودند لذا صبح زود او را از قزاقخانه
بیرون و بای داری آوردند قبل از طلوع آفتاب در حالتیکه اطرافش را شجاع السلطنه بسر سردار کل
داماد انابک و بستگان اتابک مراکنده و صدای موزیک بانند بود او را بدار کشیدند گویند میرزا
رضا اعتمادی بمیرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمیداد وقتی که نظرش بدار افتاد

خواست حرفی بزند که همه صدای موزیک مانع آمد صدایش را بشنوند از اینرو میتوان گفت امین السلطان داخل وراضی بقتل شاه بود و دستی در کار داشت چه که بواسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت بیکی از مخدرات ، ناصرالدینشاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد در هر صورت میرزا رضا را اهل انانی کامل بامین السلطان بود . دیگر العلم عندالله .

(سایر اسنطاقات که در مورد میرزا رضا بعمل آمد از قبیل اسنطاق میرزا تقی پسر میرزا رضا و عال او و ایضا از خدام حضرت عبدالعظیم خون خارج از ما نحن فیه بود درج نشد) .

در دوازدهم ربیع الثانی (۱۳۱۴) که چهل روز بعد از فتل میرزا رضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمد علی دزفولی که امروز بشغل عطاری مشغولست و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی جهلم میرزا رضا را گرفتند (در ایران

معمولست که چهل روز بعد از مرگ شخص خویشان و بازماندگان میت مجلسی بر پا میکنند فقرا را اطعام نمایند ، اسیرحام و استغفار برای میت می کنند) برای میرزا رضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمک بود فقط در این تقصه بود که طلب مغفرت برای میرزا رضا کردند بلی در سایر بلاد ایران در خانه های مظلومین و غارت سدگان و در دهات و مری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزا رضا طلب مغفرت کردند از حقوق مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست مرزاد میرزا رضا گفیند) و نیز در ایران معمولست که یکسال بعد از مرگ شخص



خویشان و وراث میت مجلس ضیافتی منعقد میدارند و طلب مغفرت برای میت میکنند و اطعام مساکین نمایند این مجلس را سال مت مینامند سال میرزا رضا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبق حضوری کرده بود و آن عبارت بود از یک حارک برنج کرده و یکسیر روغن و دوسیر ده و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزا رضا

کرمانی از نتایج این مجلس بود اقدام امین الدوله بافتتاح مدرسه رشديه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب .

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب اینست که حالات مقتول را نیز متعقب بر آن درج نمایم .

فصل

در بیان حالات ناصرالدینشاه

چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدینشاه قاجار را برای اینکه ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ناچار باید بطریق فهرست اشاره بآن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤید الاسلام مدیر روزنامه جبل المتین بطریق ایجاز چند سطر در باره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت اورا نقل و معلومات خود را ضمیمه آن میداریم و همچنین در حالات مظفرالدینشاه هم عبارت اورا که از روی بیغرضی نوشته است نقل میکنیم و آنچه خود میدانیم ضمیمه آن میسازیم اما در شان چهارمین پادشاه چنین مینویسد .

«در سال (۱۲۶۴) بعد از بدرتاج سلطنت بر سر نهاد قبل از ورود موکب شاهانه بطهران سیف الملوك میرزا پسر ظل السلطان بدعوی سلطنت برخاسته پس از چند روزی زبون گردید در آغاز سلطنت سرجنابان غالب بلاد هم سری جنابانندند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخواست و در سال ۱۲۶۶ بقتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت سپس فتنه باب بالا گرفت و بقتل شاه برخواسته در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جویهای خون پیگناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت . در سال (۱۲۷۳) بسرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی بخلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود . از نکبت بی علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهده ملمونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان منتهی و حصه از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید - یکی از مورخین در این موضوع چنین مینویسد . (در سقرن ایرانیان دوسهو بزرگ کردند که تلافیش آنرا محالست - اول ترك معاهده سوق عسکری با ناپلیون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان - آنهم در بجهوجه بلوای هند که انگلیسها بتسلیم حدود نادری بایران حاضر بودند . در اواسط سلطنت يك اردوی بزرگ ایران بسرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه زبون و اسیر تر کمان گردید - این پادشاه در عیاشی و کامرانی کوی مسابقت را از جد خود ربود - و خزائن معموره ایرانرا که در تمام عالم ضرب المثل بود بعیاشی صرف نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد - و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر زیاد کار گذارد - و پنج سفر رسمی و چند مسافرت غیر رسمی کرد - و اضافه بر یکصد کر و رزخانه ایران صرف این مسافرتهای ببعنی شد

یکی از مورخین این پادشاه را (عالم بی عمل) مینویسد. در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتي و سیاسي و سرحندی و امتیازی بادول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران منبون گردید سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامهها بقوت رشوت و اخذ بیشکش چشم بسته بصحبه رسید که منجمله امتیازرزی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست. ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است: افغانستان تمام. نصف از خاک خراسان. سیستان. قائنات. سرو. سرخس. مسقط و عمانات و ترکان تمام. صد و هفتاد و سه قطعه از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو نلث از بلوچستان و نیز بسرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است. در ایام سلطنت این پادشاه اعظم خساراتیکه بایران وارد آمده شهادت میرزا اتقی خان امیر نظام اتابک اعظم است که باتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارک و کلادستون بود و گناهی جز جلوگیری از حرکات بیجه گانه پادشاه و خیرخواهی مملکت و سلطنت نداشت.

چنانچه اصلاحات مدت قبله صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را بخوبی روشن میدارد و بقول (لاردهیو) اگر پیروی از خیالات عالیه این وزیر بی نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود.

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندر عباسی و (صیدسوینی) امام مسقط و شیخ عیدالله کرد و غیره میباشد که همه را ایران فتح نمود.

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی بهر طفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت. امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت.

رعیت کشی ملک فروشی و علاینه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم بخارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت.

در پنجاه سال سلطنت یکقدم بجانب اصلاحات برنداشت و برای اسکات ملت در سالی چند بصدور یک فرمان دروغین مردم را بغواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغتتم ایران را بر ایگان از دست داد هر کس را که استشمام ترقی در او مینمود بقتل مبرسانید چنانچه نمانه در ایران سرجنبانیکه سرش را با سنک استبداد نکوفت. هر یک از وزرایش که اندک قوت میگرفت فوراً اورا ضعیف میساخت. الفاء ضدیت بین وزراء و درباریان شعار پلتیکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمولین ایران خاصه درباریان که میشناخت بود.

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی بنان شب محتاج گردیدند مسافرتهای اروپا باندازه این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا مینمود با سم صلح پسندی تسلیم میکرد. از همه بیشتر مرعوب روسها بود بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می ینداشت. حتی در مسئله ولیمهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد.

بسی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام سبهاالاری که مشاق از اطرش آورد نزدیک بود

اداره نظامی ایران منظم شود. با اشاره روسها اطریشها را جواب داده آن اداره عالی تبدیل با اداره فراق شد.

این پادشاه را خودنمایی و تلون مزاج بدرجه کمال بود. و بهر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد. اداره پولیس دائر کرد برخی کارخانجات دولتی آورد صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ولی هیچ يك را با تمام ترسانید فرومایگان را عزیز میخواست و پرومندان را ذلیل. ابراهیم آبدار و علی اصغر خان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد. بلکه بر کردن همه حتی پسران خود سوار کرد.

در ایران همه گونه مناهی و ملامتی در عهد این پادشاه آشکار شد دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود همی خواست ایران غلاف اصلاح پیوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود. شعر نیکو میفرمود. پای بند بنمازم بود مجالس تعزیه را دوست میداشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاک بود. از مدایح خود خیلی مسرور میشد. خویش را دیپلومات جلوه میداد. از تاریخ بی اطلاع نبود. عربی فارسی و ترکی و فرانسوی میدانست. در سلسله قاجاریه پادشاهی باین کمال بر نخواست. چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته. غالب در سیر و شکار بود. و نیکو تیر میانداخت. خطی شیرین داشت. به پلتیک در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته اش را پنه کرد. خوش ظاهر و بد باطن بود. هزاران نفوس بیگناه را فدای نفس و شهوت رانی خود ساخت. خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمیداشت. مجلس کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او مینمود. الحق والانصاف ایران بهرجهت بر باد کرده او است.

این پادشاه باندازه استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات میراند از نظرش میانداخت و بخاک تیره اش مینشانند. چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود. هر کس را که راقب بطرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت مانند میرزا حسینخان مشیرالدوله و حاجی میرزا علیخان امین الدوله و پرنس ملکم خان و سیدالحکماء سید جمال الدین که مدعوا بایران آمده بود و . . .

در سال (۱۳۱۳) در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتیکه تدارک جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزا رضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام (سید جمال الدین) اسد آبادی الهمدانی که اولین خیرخواه با مسیاحت اسلام بود یا طیانچه از پایش در آورد رحمة الله علیه (۱).

(ناصرالدین شاه) در شب سه شنبه (۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷) هجری متولد شده در ذی القعدة سال (۱۲۶۴) در طهران بتخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال (۱۳۱۳) بدرود زندگانی گفت آثار خیریه که در سلطنت او بشهود رسید ایجاد مدرسه دارالفنون در طهران، نشر علوم عالی، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب کتب مطهر سرمن رای، ایوان طلای مشهد مقدس، تذهیب کتب حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه، ایجاد ضربان خانه یا چرخ خانه، ایجاد چراغ گاز، ایجاد

(۱) یعنی خدا رحمت کند میرزا رضا را.

پست خانه ، چرخ بخار در قورخانه ، کارخانه توپ ریزی ، باروت کوب خانه با چرخ بخار ، کارخانه فشنگ سازی ، کارخانه چاشنی سازی ، ایجاد دایره یولس ، سربازخانه ها در شهرها ، نظم صاگر و ترتیب آنها ، بنای قلعه جات در سرحدات ، بنای مجمع الصنایع ، ترقی در تسج حریر و غیره ، ترقی در شال کرمان ، بنای ابنیه متعدده در بلاد و شوارع عام بجهت رفاهیت عابریین ، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعبیه را سهل کرده ، انکشاف بعضی از معادن ، ایجاد مجلس شورای دولتی ، تعیین وزارتخانه های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

فصل

در بیان حالات مظفرالدین شاه قاجار

پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آرامگاه مظفرالدین شاه رحمة الله تعالی علیه و اولین پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را نهاد .

در سنه (۱۲۶۹) متولد و در سال (۱۳۱۳) براریکه جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر بیادگار گذارد و قریب یکقرن بسمت ولیعهدی و فرمانمائی آذربایجان شناخته می شد ، روسها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی میفرمود ، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول بایران بود در لف پاکت بایشان میرسید دانشمندان بملاحظه بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی خصوصاً بعد از طفیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه جبنیت امید خوشبختی بسلطنت ایشان نداشتند .

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن یوک که دال بر توجهات ملوکانه باصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود میفرمود از این رو تا درجه توجه عامه را مبدول بخود نمود خصوصاً در سال (۱۳۱۵) که میرزا علی اصغرخان مطرود و میرزا علیخان امین الدوله بوزیراعظمی انتخاب شد . اصلاح خواهان را تا اندازه امیدوار ساخت افتتاح مدارس بوضع جدید و اشاعه چند اخبار در داخله قدری از نا امیدیهها را کاست طول نکشید که در سال (۱۳۱۶) گرسنگان دربار وضع امین الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین السلطان را بروی کار آوردند و امین الدوله بدوا از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتیکه پسر و عروسش که دختر شاه بود همراه او بودند .

بعد از ورود امین السلطان بطهران در سال (۱۳۱۷) اولین استقراض بدلالی میرزا رضاخان ارفع الدوله با شرائط مشثومه استقلال برباد کن از روس شد چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال (۱۳۱۸) بار مسافرت بااروپا بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملامی و ملاعب شد . مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با اینکه ایران برجال دربار سیرده بود درغیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف الدوله حکمران و در باطن بر خلاف دولت شوریدند .

پادشاه در عودت بطهران پیش از پیش تهی دست ماند همان سفر در پاریس یکی از بجنوبین

عوامل مدنیت بشاه شلیک کرد تیرش اصابت نمود - مجدداً استقراض ثانوی در سال (۱۳۱۹) از روس شد و معاهده تجارتنی تر کمان جایی که بحال تجارت و صناعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسنه آمد و سالی ملیونها ضرر تجارتنی و صنعتی بایران وارد آورد - گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایامی روس بریاست بلژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً بقبضه روس در آمد وجه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال (۱۳۲۰) تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شجاع السلطنه نایب السلطنه بود (بطلمع ولایت عهد بدسلوک نمود) .

این حرکات ناموس شکنانه درباریان طشت از بام افشاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه بهیجان آورد - خصوصاً بعد از قتل میرزا محمود خان حکیم الملک در رشت که علماء هم بصدا آمده بودند تمام مقامد را از میرزا علی اصغر خان دانسنه - در جمادی الثانی (۱۳۲۱) بارتدادش غنوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً مهزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین الدواه بجای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه حبل المتین را همانوقت بایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پر کرد و آخر بد خیالی نمود .

در سال (۱۳۲۳) باز ندارك سفر سوم اروپا دیده شد - و این مسافرت در بجهت چنگ اقصای شرق و شکستهای بی دربی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع نازکی بطریق خفیه از روس شد - در این سفر والا حضرت محمد علی میرزا که در آنزمان ولیعهد بود بفاطم مقامی سلطنت انتخاب شد .

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید - از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست ننگ شد بقیه خالصه جات و جواهرات نادری و غیره هم بفروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرور قرض یکشاهی بصرف ملک و ملت ودوات ترسید - علاوه نیز سالی چند کرور از کمرک و مالیات و عوارص نازه بر رعایا نجمیل شد .

سال (۱۳۲۴) در صدد استقراض چهارم از روس و انگلیس بودند چون در آن ایام شوری منعقد بود و کلاه ملی ابا و امتناع نمودند - در همان سال ملت از بی اعدالی دربار و بی انتظامی مملکت بسنوه آمده بدوا بیستوائی حجة الاسلام السیدین السنیدین آقاسید عبدالله مجهد بهبهانی و آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظلهمما بحضرت عبدالعظیم معصن و سس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه علماء بمعصومه قم رفته و عامه ملت بسفارتخانه انگلیس بناهنده بر آمدند - نا اینکه در چهاردهم جمادی الثانی (۱۳۲۴) پس از عزل عین الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران بجمیع دول مشروطه معرفی شد .

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه ، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدواه که بسمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود بامضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان بدارالشورای ملی آورد .

این پادشاه زاید الوصف ساده لوح ، سهل القبول ، منلون المزاج ، مسخره و مضحکه پسند بدخلوت و باشرم حضور بود - امور سلطنت بامیل عمله جات خلوت با وزراء خود غرض اداره می شد .

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود . و از اینرو وضع دربار ملامت بود ، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاندار پست بی بهره بود . و از این رومآل بینی و عاقبت اندیشی



مشیر الدوله (ناصر الله خان)

بی مهارت نبود ، اگر چه مانند جدش (محمد شاه) موهوم برست نبود ، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبودی ، شوق بسیار بگریه دانست و حکایات فریبه در این باب ذکر مینمایند . این پادشاه خیلی بدآل و منتها درجه چپان بود ، از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب مینمود . جنبیت پادشاه عاقبت بحال ایران مفید واقع گردید که بیک جنبش ملی مشروطیه سلطنت را تسلیم نمود . این پادشاه عاقبت بخیر شد و در آخر عمر حلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید ، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود ، بترقی مملکت هم مایل تر بود و لو اندکی هم از اقتدارات او کاسه میشد حرفی نداشت مشروط بر اینکه بدخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید . در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیه سرحدی ساسنان و افغان قطع گردید و عثمانی هم بدعوی

حتی برای خود و اخلاف خویش هم بخاطرش خطور نمیکرد . چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهم امور جمهور نبود اگر وزیری کاردان کافی او را دچار میشد و خلوت او را صاف و پاک میکرد . رسنه امور باین قسمها از هم نمیکسیخت . در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت پیام بدرش تمام تر اربتر گردید حکومت علاینه حراج و القاب و نیاشین و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا ب معرض بیع میرسید ، اعتبار دستخط و فرامین دولتی یک دفعه زایل گردید . یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد : (آنچه را بزبان میگفت کله اش خبر نمیشد) . خیلی مایل بتقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت ، یک مسافرت نامه هم نوشت ، بتمیزه داری راقب معلوم میشد ، در فن بویحیگری

سرحدی بخاک ایران قدری تجاوز نمود ، بحرین علنا خودسر یا زیر بار انگلیس رفت ، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شده ، امتیازات بسیار مضر بخارجه داد منجمله تجدید امتیاز راه آهن بروس ، بانک آلمان ، حفر شوش کهنه برای



مظفرالدین شاه

آثار عتیقه بفرائس ، معادن نفت قصر بانگلس و غیره . اگرچه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدینشاه شد ولی اتمام و اجرائش در عهد این پادشاه بود . هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که نتیجه روس را به جسم ایران جای داد در اضحلال این سلطنت کافی بود . در سال (۱۳۲۴) بانیکنامی تمام این پادشاه صافی درون خوس عقببت ترك جان و جهان فرمود (انتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آنکه گوئیم عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان اینطایفه باعث شدند چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود. صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه شاهزادگان نمیدادند و اگذار بشاهزاده عین الدوله نمود وزارت جنگ و سه سالاری را برادر خود کامران میرزا تفویض داشت حکومت آذربایجان را به و ابجد خود محمد علی میرزا داد حکومت فارس و سیراز و بندر را بسر دیگرش شعاع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را بسر دیگرش عضد السلطان داده، حکومت لرستان بسر دیگرش سالارالدوله داد ایالت کرمان هم در واقع با اداره ناصرالدین میرزا درآمد سایر بلدان را بسایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و ساهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود میدانستند، دخترهای رعایا را بقتل و غلبه منصرف میشدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم بعزور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عما قریب دولت را منقرض خواهد نمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی بازدارد هر یک را بوعده ولایت عهد و تغییر آن داده لکن شاهزادگان ملتفت شده باذیال علماء اعلام تمسک نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان بول خودشان خرج اضحلال ایشان گردید مجمل حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد سرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه بخود مشغول و بربودن حصص و تقسیم یا قیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده شروع بکار کردند تا اینکه پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آنست.

شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که نرقبات ایران را در نظر داشت و بیک اندازه اری در این عالم گذارد مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و بانی مدرسه ناصریه و عمارت بهارستان است که این عمارت عالی و این بنای شاهجه که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریه مرحوم سپهسالار است.

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است از اولاد عابدین بیک معروفست میرزا نبی خان شخصی زیرک بود چون آثار فطانت در ناصیه پسرش مشاهده نمود او را بحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله بمدرسه دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فرا گرفت در سنه (۱۲۵۵) بسمت منسی گری سرده بمیرزا باقر ملک الکتاب شد بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید بعد از مدتی بهرنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد زرنال قونسول تغلیس شد بواسطه خدمات شایان طرف توجه او ایای امور آمده در سال (۱۲۷۹) بلقب

مشیرالدوله ملقب گردید پس از چند سال سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد.

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود در سال (۱۲۸۷) که ناصرالدین شاه بعتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول بغداد آمد در سال (۱۲۸۸) بطهران احضار شد نخست بوزارت عدلیه اعظم سر بلند و مفتخر گردید قوانین جدید در آن وزارت خانه بر قرار داشت سبک الافرنگی را در ایران اومؤسس بود خبلی میل داشت در اداره او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه بپرو قانون بود.

سپس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمه وزارت عدلیه نمودند چون بخوبی از عهد مشاغل خود بر آمد ابتداءً او را سه سالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند اگر چه ابتداءً صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال (۱۲۸۸) شد و این فقره شکستی بکار او وارد آورد مع ذلک کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نسی گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را بر آید بیند او را بسیر و سیاحت اروپا برد در غیاب او در باریان علماء اعظم طهران را ترسانیدند که مشیرالدوله میخواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را بانگلسها داده است لذا مرحوم حاجی ملا علی و آفاسبد صالح عرب وعده دیگری از علماء و غیرهم حکم بکفر مشیرالدوله نمودند زمانیکه ناصرالدین شاه بسرحند ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء باورسید که مشیرالدوله نباید بایران بیاید و اگر بخواهید او را بطهران بیاورید ما شما را بسمت پادشاهی نمیشناسیم. ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت بعنوان حکومت گذارده و خود بطهران آمد.

و در سال (۱۲۹۱) از رشت بطهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سه سالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت اندا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نکارنده از مرحوم حاجی سنج هادی نجم آبادی شنید که در یکی از لیالی محرم که در خانه مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود مرحوم حاجی سید صالح عرب شیشه گلاب را بدست گرفته و بمسئمین گلاب می داد و بمشیرالدوله می گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است.

مجملاً آنهاییکه مشیرالدوله را نکفر بنمودند همه بر کشند بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی ملا علی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد يك مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کندراضی شد و اذن نداد حتی آنکه مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملا علی بنام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله ازنده بود ملاقات نکرد.

باری ابساد کی مرحوم حاجی ملا علی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و بقزوین فرستادند در آن سال طغیان سیخ عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری بایران وارد آمد

ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان و بدفع شیخ عیدالله مأمور نمودند و بخوبی این مأموریت را انجام داد و بطهران مراجعت نمود در اینوقت (الکساندر سوم) پادشاه روسیه وفات کرده بود مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پترسبورغ گردید در سال (۱۲۹۵) برغیب مشیرالدوله ناصرالدین شاه باردیگر بفرنگ رفت لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه ماند.

اگرچه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزا ملکم خان را بایران عودت داده بجلس فراموش خانه ترتیب داده لکن موانع واغراض شخصیبه مانع آمد و میرزا ملکم خان بعنوان سفارت بلندن رفت چنانکه شرح حالات او خواهد آمد.

مادر این مقام استشهد

میآوردیم بنقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامه ایران تا مقام مشیرالدوله و منظور او برای خواننده این تاریخ مجهول نماید.

اگرچه مرحوم ذکاء-

الملک در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت آزادی نداشت. باری ذکاء الملک چنین می‌نویسد:

در سال (۱۲۸۷)

شاهنشاه شهید (ناصرالدین شاه) سفری برای زیارت ائمه عراق بآن حدود کرد حاجی مرزا حسینخان مشیر-



میرزا حسین خان سپهسالار

الدواه فزوینی که در باینت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیر گاهی قابلیت خود را ظاهر مینمود در اینموقع بعراق عرب آمد و شاهنشاه او را بطهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوفاف را باو دادند آن مرد کافی الحق عدالت را بدرجه کماں رسانیده نه تنها مردم باینت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعه میرزا تقی خان

امیر کبیر تادم و متأسف بودند وجود حاجی میرزا حسینخان را مغتنم دانسته ابتداء او را سیهسالاری اعظم و بعد صدر اعظم نمودند اگر چه ابتداء صدارت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانی بلکه قحطی سال (۱۲۸۸) و این فقره شکستی بکار او آورد مع ذلك کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به قحطی زده گان از هر جهت کمکی بقاعده کرد. اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت خانه بسبب فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب وقاعده نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت و اسباب وصول و نظم آنها را فراهم آورد و در دفع تعدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد سعی شد و کار را بیش برد و راستی که صاحبان اعمال بینهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تغلف نمیکردند رشوه و تعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت مشیرالدوله میخواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را بشاهنشاه شهید نماید و برای العین ببینند و بدانند که عدل و نظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می کند و مملکت را بکجا میرساند پس بنابراین قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دول متعابه متمدنه و مزید اتحاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم آورد و شهریار سعید ناصرالدین شاه را در سال هزار و دویست و نود بفرنگ برد و بنابراین مساعی دولت ایران جزء دول میشد و کار بالا میگرفت و نزدیک بود جبر سانحه امپرنظام بشود اما اتفاقاً یا عادتاً این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی در مراجعت از فرنگ اشخاصیکه ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند جداً عزل او را درخواست نمودند شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی میرزا حسینخان را با کمال بی میلی از صدارت بیندازد شاهنشاه شهید نورالله مضجعه بمیل ایشان عمل کرده و رفع گفتگو شد.

و اگر چه باز بزودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سیهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج میرزا حسین خان دانست حفظ مقام و مسند او بهمراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در باره مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که بمرور کاری بسازد چنانکه در سنه (۱۲۹۵) باز بترغیب او شاهنشاه سعیدانارالله برهانه بار دیگر بفرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهره درستی نبردیم (انتهی).

در روزنامه ایران مورخه شنبه ۴ ذی القعدة الحرام (۱۲۸۹) چنین مینگارد:

دربار همایون

بارها بوسایل مختلفه باطلاع مطالعه کنندگان روزنامه (ایران) رسانیده ایم که جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزیکه بمقام جلیل صدارت عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته اند بر اینکه اساس محکمی بر کلیه امور دوات قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر باین نیت حسنه که ناشی از کمال